

## سوره‌ی کوثر (۱۰۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در قرآن کریم، دو سوره از هم ه سوره‌ها کوتاه‌تر است: «کوثر» و «عصر». و به همین علت در نمازها بیشتر این دو سوره را، چون زود تر تمام می‌شوند، می‌خوانند! هر دو سوره حدود دو خط است. البته سوره «کوثر» کوتاه‌تر از سوره «عصر» و فقط ده کلمه است. عدد ده هم چنان که گفتیم، عدد تمام است، این سوره در عین حال که کوتاه‌ترین سوره قرآن است، به‌نظر می‌رسد مانند نامش (کوثر)، سرشار از معناست، «کوثر» یعنی بسیار زیاد، بسیار دهش، چشمه جوشان. حجم این سوره حداقل و معنایش حداکثر است. **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**. ما به تو کوثر دادیم. **فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ**. پس برای پروردگارت، **فَصَلِّ** «نماز بگذار». **وَأَنْحَرْ** و شتر قربانی کن. **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ**. دشمن تو، اوست که دنباله‌اش قطع و بریده است.

خوب، در ظاهر سوره خیلی کوتاهی است و اگر آشنایی کافی با زمینه‌های نزولش نداشته باشیم، مقداری هم ابهام دارد. قبلاً سوره «تکواثر» را خواندیم و اگر خاطرتان باشد، در آنجا به این سوره هم اشاره‌ای کردیم. نام این دو سوره هر دو از یک اصل و ریشه است: یعنی «تکواثر» و «کوثر» هر دو از ریشه «کثر» است. اما «تکواثر» در باب تفاعل است و تفاعل دلالت بر دو طرفه بودن و تقابل دارد. در «تکواثر»، رقابت دو طرفه یا چند طرفه وجود دارد و هر طرف می‌کوشد تا هر چه بیشتر بر قدرت و ثروت خود بیفزاید. در سوره تکواثر می‌فرماید: **أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ**. «تکواثر» شما را به خود مشغول کرده است. **أَلْهَأَكُمُ**، یعنی کار لاهی سرگرم‌تان کرده است، نه کاری مهم و باارزش. تا کی؟ **حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ**. تا پایان زندگیتان و تا وقتی که مرگ به سراغتان بیاید. گوئی سوار بر اسب قدرت و ثروت چهارنعل می‌تازید به‌سوی هر چه بیشتر داشتن.

**كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ**. این درست نیست! به زودی خواهید فهمید که چنین اشتغالی وقت تلف کردن بود و ارزش آن را نداشت که عمر و هستی خود را در راه آن صرف کنید.

انسان روزی خواهد فهمید که تلاش شبانه روزی‌اش برای اینکه رقم موجودی بانکی و ثروتش را دائماً بالا ببرد و ارزش خانه و زندگی و موقعیتش را دائماً افزایش دهد، به‌طور کلی فزون‌خواهی و برتری‌جویی‌هایش تا چه اندازه به زیان او تمام شده است. مقصود این است که اصولاً زیاده‌طلبی و تمامیت‌خواهی در مادیات در رقابت با دیگران طبیعت دنیاست؛ اقتضای کار دنیا رقابت با یکدیگر، از دست هم قاپیدن و کلاه سر هم گذاشتن و بالاتر رفتن است. منظور از تکاثر این نوع زیاده‌طلبی است. یکی هم «کوثر» است. «کوثر» چیزی است که ذاتاً جوشان است. چشمه‌ای است که یکسره از خودش می‌جوشد؛ نه از جای دیگر، از درون خودش می‌جوشد. پس یکی «کوثر» همچون چشمه جوشان است، و دیگری «تکاثر»، حرص مصرف است و مدام به‌دست آوردن و خرج کردن.

بُت پرستی در دنیای امروز هم رواج و رونق دارد، اما بت دیگری جانشین بت‌های پیشین بشر شده و آن بت مصرف است. مدام خرید و مصرف! دایم ارضای احساس نیاز به مصرف. در تکاثر، افزایش از بیرون است که آدم مدام می‌خواهد ثروت بیشتر جمع کند، که تلاشی عقیم است، ولی کوثر از درون به بیرون است؛ چشمه‌ای جوشان و دائماً فزاینده است. پس هر دو نام کوثر و تکاثر، در عین حال که از یک ریشه می‌آید، دو نوع افزایش را نشان می‌دهد. یکی جذب از بیرون و به خود کشیدن، و دیگری جوشش از درون و تراوش به بیرون.

به قول مولوی: آب کم جو تشنگی آور به‌دست، تا بجوشد آبت از بالا و پست. «آب کم جو» یعنی دنبال بیشتر کردن امکانات و پول و زندگی و وسایل و مصرف بیشتر نرو، اگر آن تشنگی و نیاز و ظرفیت را پیدا کنی، آب از درون خودت، از سراپای وجودت می‌جوشد. رشد انسان و کثرت و کوثر انسان درونی و نهادی است. می‌گوید: «رو بدین بالا و پستی‌ها بدو»، تلاش کن و در تکاپو باش، «تا شوی تشنه و حرارت را گرو». بعد می‌گوید: «زرع جان را کش جواهر مضمهرست». در کشت جان و زمین و مزرعه وجود انسان، جواهر نهفته است. «ابر رحمت پر ز آب کوثرست». از یک سو، در وجود تو معدن طلا و جواهر است، و از سوی دیگر آسمان رحمت رب «پر ز آب کوثرست». پس، تو اگر تشنگی به‌دست بیاوری، باران رحمت کوثر هم بر تو می‌بارد.

در آغاز سوره «کوثر» به پیامبر می‌فرماید: **إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**. ما به تو کوثر عطا کردیم. در اینجا تأکید «ان» آمده است: **إِنَّا**، یعنی ما قطعاً و مسلماً این کوثر را به تو ارزانی کردیم. بارها عرض کرده‌ام که هرگاه در قرآن خداوند با ضمیر متکلم مع‌الغیر سخن می‌گوید، کل نظام هستی را در نظر دارد؛ یعنی فرشتگان، طبیعت، نیروها، قوانین- همه اینها دست‌اندرکار انجام آن کار به فرمان و در نظام مقدر او هستند. به بیان دیگر، رحمت الهی به خاطر تلاش پیامبر ر، در نظام عالم و در پرتو امدادهای غیبی، موجب پیدایش «کوثر» شده‌اند.

یک بار این مثال ساده را زدم که وقتی مدیر مدرسه‌ای می‌گوید: «ما» امسال صد نفر در کنکور دانشگاه قبولی دادیم، همه می‌فهمند این مدیر نبوده که با پارتی بازی صد نفر سهمیه قبولی گرفته است. هر چند او مدرسه را تأسیس و معلمین را استخدام کرده باشد، تلاش خود محصلان و معلمان هم در این موفقیت نقش داشته است. پس، اگر می‌گوید «ما» صد نفر قبولی دادیم، همه می‌دانند که این «ما» یعنی سیستم مدرسه، که البته نقش رئیس هم در آن در نظر گرفته شده است.

در «کوثر» هم یک چنین مطلبی بیان می‌شود. خود پیامبر (ص) در پیدایش کوثر نقش و مشارکت داشته و از عوامل اصلی‌اش به‌شمار می‌رود، وگرنه کوثر تحقق پیدا نمی‌کرد. کوثر چیزی نیست که بیرون از وجود پیامبر باشد. اگر غیر از این بود، فرقی نمی‌کرد که کوثر را به او یا کسی دیگر بدهند؛ یعنی پیامبر استثناء نبود که خداوند مثلاً از شکل آن حضرت خوشش آمده باشد. فاعلیت با قابلیت نتیجه می‌دهد. فاعل هست، ولی قابل یعنی قبول‌کننده هم شرط است. ظرفی باید باشد تا چیزی در آن ریخته شود. باران می‌بارد، ولی اگر دره ای نباشد تا آب را به دریاها جریان دهد، آب باران هرز خواهد رفت. در سوره «رعد» می‌فرماید ما از آسمان باران را فرو می‌فرستیم، ولی هر دره‌ای به‌قدر ظرفیتش آن را جاری و روان می‌کند: **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا.**<sup>۱</sup> هر که بامش بیش برفش بیشتر.

پس، ظرف وجودی پیامبر (ص) و قابلیتش به آنجایی رسید و آن قدر وسعت و گسترش پیدا کرد که توانست مبدل به چنان چشمه جوشانی شود. و البته این ممکن نمی‌شد مگر در نظام الهی و در مشیت خداوند و امدادهای او؛ یعنی در چهارچوب و نظامی که پروردگار قرار داده است. در مدرسه هستی است که انسانی کوثر شده است.

اما کوثر چیست؟ همه بحث در همین چیستی کوثر است. خدا به او چه چیزی ارزانی کرده که کوثر نامیده شده است؟ در این سوره توضیحی در باره آن نداده است. فقط می‌فرماید که ما به او کوثر دادیم. مفسران در معنای کوثر ۲۶ قول آورده‌اند. از جمله گفته‌اند مراد کثرت پیروان است. یعنی اگر اوایل بعثت، اسلام با دو سه تن، مانند حضرت خدیجه و حضرت علی (ع) آغاز شد و بعد به شصت هفتاد نفر رسید، که از مکه به مدینه مهاجرت کردند رسید، الان یک میلیارد و چهارصد میلیون مسلمان در دنیا وجود دارند. خوب، چقدر تعداد مسلمانان زیاد شده است. اگر آمار مسلمانان را در طول تاریخ اسلام بگیرید، در دوران آغازین، مثلاً فرض کنید بیست هزار نفر بود، پیش‌بینی شده است که در سال ۲۰۵۵، مطابق تخمین سازمان ملل، یک دوم متولدان کره زمین مسلمان خواهند بود؛ یعنی از جهت زاد و ولد، که همچنان هم رو به افزایش است. دهه ۸۹ تا ۹۹ در آمریکا مسلمانها ۲۵ درصد رشد جمعیت داشته‌اند. الان حدود هفت میلیون مسلمان در آمریکا زندگی می‌کنند. بنابراین، بعضی‌ها گفته‌اند که کوثر اشاره به همان افزایش و بسیاری پیروان پیامبر (ص) دارد.

بنابر قولی دیگر، «کوثر» نام و آوازه پیامبر است که در اقطار عالم طنین افکنده است. مولوی دارد که:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق      گر بمیری تو نمیرد این سبق  
 من کتلب و معجزه‌ات را رافع      ببش و کمکن را ز قرآن مانع  
 کس نتلند بیش و کم کردن درو      تو به از من حافظی دیگر مجو  
 رونقت را روز روز افزون کنم      نام تو بر زرّ و بر نقره زخم  
 شعر خیلی مفصلی است و بعد می‌گوید گمان نکن که وقتی از دنیا رفتی، دین تو هم از  
 میان خواهد رفت، بلکه ما آن را تا قیامت حفظ خواهیم کرد:

من مناره پرکنم آفاق را      کور گردانم دو چشم عاق را  
 چاکرانت شهر هاگیرند و جاه      دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه  
 تا قیامت باقی‌اش داریم ما      تو مترس از نسخ دین ای مصطفی  
 باری، چنانکه گفتیم، کوثر را بعضی به همین معنی نام و آوازه و شهرت پیامبر  
 گرفته‌اند.

بعضی دیگر گفته‌اند که منظور از کوثر قرآن و تعالیم قرآن است که تعداد روآوردندگان  
 به آن بی‌حدّ است. چنانکه چهارده قرن است که پیوسته آن را می‌خوانند و پس از این هم  
 باز خوانده خواهد شد. هیچ کتابی در دنیا از نظر شمار خوانندگان آن با قرآن کریم قابل  
 مقایسه نیست. البته حالا بگذریم که ما فقط آن را می‌خوانیم و به آن عمل نمی‌کنیم، ولی  
 خوب اسمش «قرآن» است، یعنی «خواندنی». «قرآن» مصدر است از «قرء»، یعنی  
 خواندن. خوب این هم البته کثرت بزرگ و مهمی است.

بعضی دیگر گفته‌اند که کوثر چشمه‌ای است در بهشت. ما به تو کوثر دادیم، یعنی  
 چشمه‌ای در بهشت به تو عطا کردیم. بعضی هم آن را ذریّه و نسل معنی کرده‌اند. یعنی  
 نسل تو، که سادات باشد، بسیار خواهد شد.

در ترجمه‌های انگلیسی قرآن هم که نگاه کردم، دیدم بعضی مترجمان در ترجمه آن  
 نوشته‌اند: Band of Good، یعنی در واقع فراوانی و بسیاری هر چیز خوب، یا نوشته‌اند:  
 موفقیت بسیار درخشان و کامیابی بزرگ. یا چشمه‌ای در بهشت. در ترجمه یوسف‌علی،  
 که بیش از بقیه ترجمه‌ها از آن استقبال شده، باز «چشمه» معادل آن آمده است: «... ما به  
 تو چشمه برکت و فراوانی دادیم». برابر «کوثر» آورده: «... یعنی چشمه‌ای بی‌کران از  
 لطف الهی در بهشت». در ترجمه اروینگ هم گفته کوثر چشمه‌ای است افسانه‌ای: «... این  
 چشمه برای مؤمنانی که از خدا ترسان‌اند جاری است. چشمه‌ای که خدا آنها را کرامت  
 کرده و از غسل شیرین‌تر و از شیر سفیدتر است». و من تعجب می‌کنم که در بیشتر  
 ترجمه‌های انگلیسی «کوثر» را به همین معنی چشمه گرفته‌اند. ترجمه دیگری هم، که در  
 کتابخانه کینگ هست، باز همین را معادل آورده: River in Paradise

مسئله در واقع این است که آیا خدا به پیامبر وعده‌ی چشمه‌ای در بهشت داده، چشمه‌ای  
 نامشخص؟ با آنکه الف و لام «کوثر» (الکوثر) معرفه‌اش کرده است. چون اگر مقصود

شرحی بر سوره کوثر (۱۰۸) \_\_\_\_\_ ۵

چشمه‌ای نامعلوم بود، حالت نکره پیدا می‌کرد و می‌گفت «کوثر»، چشمه‌ای. به نظر شما با مشخصات مختلفی که مترجمان برای کوثر تعریف کرده اند چه باید کرد و چه معنایی باید برای آن قابل شد؟

من فکر می‌کنم دنباله خود سوره توضیح داده است که «کوثر» چیست. اولاً می‌فرماید به شکرانه این خیر بسیار که به تو داده‌ایم، باید کارهایی بکنی. از جمله اینکه نماز اقامه کنی. **فَصَلِّ** «ف» یعنی پس، بنابراین. یعنی حالا که کوثر به تو داده شد، **فَصَلِّ لِرَبِّكَ** صَلَّ یعنی رو بیاور به خدا. در ترجمه‌های فارسی نوشته‌اند که نماز بخوان. خوب، پیغمبر که نماز می‌خوانده، تکرار این توصیه که معنی ندارد. به «صلاة» در فارسی «نماز» گفته می‌شود، یعنی روکردن به خدا و فرمان برداری از او. «صَلَّى» مقابل «تَوَلَّى» است. «تَوَلَّى» یعنی پشت کرد، و «صَلَّى» یعنی رو کرد. پس «صلاة» یعنی رویکرد. می‌فرماید حال به‌سوی خدا توجه کن؛ به او رو کن. چرا؟ برای اینکه هر کس در حق دیگری نیکی می‌کند، طبعاً نیکی شونده به او علاقه‌مند می‌شود. هیچ وقت انسان به کسی که به او محبت و خوبی کرده است پشت نمی‌کند. می‌فرماید ما در وجود تو چشمه‌ای فیاض نهاده‌ایم؛ پس به شکرانه این برکت، این خیر، این منبع سازندگی، به سوی آن میدایی که آن را به تو بخشیده است همواره رو کن. نه آنکه ما نیاز به سپاس داریم؛ بلکه از آن جهت که این جوشش درونی‌ات دوام پیدا کند. برای این باید به آن اساس و اصل و سرچشمه توجه کنی. اگر کسی از پرتو خورشید گرمی و روشنی گرفته، باید برای دوام این گرمی و روشنایی همواره به خورشید رو کند. از خورشید است که نور و گرما بر او می‌تابد؛ پس اگر بخواهد بیشتر گرما و نورانیت داشته باشد، باید بیشتر خود را در معرض خورشید قرار دهد.

**وَأَحْرَ** یعنی قربانی کن. اما منظور از فرمان قربانی کردن، نه این است که ندانسته شتری یا گوسفندی بکش. قربانی کردن یعنی مایه گذاشتن از خود. یک وقت هست که انسان خشک و خالی به‌سوی خدا توجه دارد و فقط رابطه‌ای ذهنی با او برقرار می‌کند. به قول معروف بی‌مایه فطیر است. معنی این فرمان این است که در روی آوردن به آن مبدأ باید مایه گذاشت؛ باید وقت گذاشت؛ باید پول گذاشت، باید جان گذاشت. حالا هر کس هر چه دارد و می‌تواند. رفتن به‌سوی خدا آسان برگزار نمی‌شود و ساده نیست. شما ملاحظه‌کنید که در قرآن، همیشه «صلاة» و «زکات» با هم آمده است: **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ**<sup>۲</sup> یا **الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيؤْتُونَ الزَّكَاةَ**<sup>۳</sup> فریضه نماز و زکات تقریباً همیشه با هم یاد شده است. یا صلاة با انفاق آمده: **الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**<sup>۴</sup>. نمی‌شود آدم خدا را بشناسد و باز هم خست نشان دهد؛ تنگ‌نظر و بخیل و حریص و متاع‌الخیر باشد. خدا را که آدمی شناخت، منبع فیض و موهبت را شناخته است؛ رحمت بی‌کران و رحمت و اسعه را شناخته است. اگر درست به‌سوی خدا رفته باشد، چنین

۲. نور (۲۴) / ۵۶

۳. نمل (۲۷) / ۳

۴. انفال (۸) / ۳

شناختی در او پیدا می‌شود. چه‌طور ممکن است انسان کسی را دوست داشته باشد ، ولی نخواهد که شبیه او باشد؟ هر کسی در زندگی عاشق هر چیزی باشد ، می‌خواهد خود را به او نزدیک کند. اگر غیر از این باشد، عشقش ادعاست؛ شناسنامه‌ای خداپرست است.

بنابراین، می‌فرماید که شکر وجود سرشار از خیر و برکت تو، ای پیامبر، این است که بیشتر به آن سرچشمه رو کنی. وقت گذاشتن، انفاق کردن، ایثار کردن و از خودگذشتگی مانند جوشیدن چشمه است. اقتضای چشمه این است که می‌جوشد و به دیگران و به همه عالم فیض می‌رساند. پس مدام رو کن به سوی بی‌نهایت، و از آنجا به مردم قربانی با توجه کردن به مردم ملازم است. پس، متصلاً باید از آن منبع انرژی بی‌نهایت نیرو بگیری و سرشار شوی تا بتوانی دیگران را بهره‌مند سازی. تو در واقع گیرنده و رساننده‌ای.

«صلاة» و «نحر» ارتباطی متقابل با یکدیگر دارند. چشمه کوثر که نمی‌خشکد. چشمه باید بجوشد و می‌جوشد. از کجا؟ از درون زمین. آب را از درون زمین می‌گیرد و زمینهای خشک را سیراب می‌کند. یا از آسمان می‌گیرد و آن را به تشنگان می‌رساند.

با این همه، به گمان بنده، با توجه به آخرین آیه این سوره، برداشت دیگری هم از کلمه «کوثر» ممکن است بشود؛ *إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ*. یقیناً دشمن تو خودش دنبال هبریده‌است. درباره پیامبر می‌گفتند که دنباله‌اش مقطوع و ابتر است. برای عرب‌ها فرزند پسر خیلی مهم بود. در روزگار ما هم هنوز همین‌طور است. چون دایماً قبایل به همدیگر هجوم می‌بردند و پسر در چنین شرایطی می‌توانست بجنگد ، ولی دختر را در دسر می‌دانستند، چون هم ناموسشان بود و ممکن بود که به غنیمت گرفته و هتک حرمت بشود و هم اینکه قدرت جنگیدن نداشت. در قرآن بارها اشاره شده که چرا اعراب، در طول قرن‌ها، دختر داشتن را نوعی دردسر و مشکل در زندگیشان می‌پنداشتند و به تعبیر قرآن می‌گفتند که *أَوْ مَن يَنْشَأُ فِي الْحَلِيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ*. یعنی کسی که با «حلیه» و در زینت و زبور پرورش پیدا کرده و در نزاع و خصومت کاری از دستش بر نمی‌آید به چه درد می‌خورد؟ عرب طبع خشنی داشت و لطافت را درک نمی‌کرد؛ اصلاً این چیزها برایش اهمیت نداشت. دختر را دوست نداشت ، چون با طبعش سازگار نبود؛ دختر به درد او نمی‌خورد و می‌گفت جنگ‌آور نیست و نمی‌تواند کارزار کند. حالا داستانش مفصل است تا قبل از اسلام زن به ارث برده می‌شده؛ یعنی وقتی شوهر از دنیا می‌رفت، زن او آزاد نبود که به کس دیگر شوهر کند، بلکه برادرشوهر یا پدرشوهر او را به ارث می‌برد. در اختیار خانواده شوهر بود و او را به هر کسی که می‌خواستند شوهر می‌دادند. ارث هم به او تعلق نمی‌گرفت. چنین جماعتی می‌گفتند که پیامبر مقطوع‌النسل است و کارش دنباله ندارد و پس از او از اسلام جز اسمی باقی نمی‌ماند. خوب، پیامبر (ص) هم که پسر نداشتند. دو بار خداوند پسری به ایشان داد- ابراهیم و قاسم- که هر دو در طفولیت از دنیا رفتند؛ یکی در شش ماهگی و یکی هم ظاهراً در دو سه ماهگی.

بنابراین، با دید آن دوران، می‌گفتند کوشش محمد (ص) بی‌فایده است. هر چه هم که زحمت بکشد و تلاش کند و آیه بیاورد، چون فرزند پسر ندارد، چند صباح دیگر که از دنیا رفت، همه این ادعاها تمام خواهد شد و دنباله‌اش بریده می‌شود. می‌گفتند پسر است که نام پدر را زنده و باقی نگه می‌دارد، اوست که عنوان خانواده را حفظ می‌کند. به کرات قرآن سخن آنها را نقل کرده که می‌گفتند که اگر چند صباحی تحمل کنیم، این آدم دورانش به سر می‌آید؛ حالا بگذارید این حرفها را بزنند، بالاخره روزی نوبتش به سر خواهد آمد و از دستش خلاص خواهیم شد. این است که خداوند در آغاز سوره می‌فرماید که ما به تو کوثر دادیم، آنهایی که می‌گویند نسل تو بریده است، نسل خودشان بریده است. خوب، روشن است که آنها از نظر داشتن فرزند ذکور نسلشان بریده نبود؛ پس مقصود چیست؟ ظاهراً منظور این است که اندیشه و افکار و هدفی که دنبالش هستند بریده خواهد شد و باقی نخواهد ماند، زیرا باطل را می‌طلبند و باطل رفتنی است. از این جهت می‌توانیم کوثر را به قرآن تعبیر کنیم، چون به هر حال قرآن است که تاکنون مانده است و از این پس نیز خواهد ماند. از جهتی هم می‌توانیم به آوازه و نام پیامبر تعبیرش کنیم، که امروز یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر در سراسر جهان پیرو آن حضرت‌اند.

با این همه، در عین آن که همه آن تفسیرها را می‌توان درست دانست، ولی به‌نظر بنده، باید منظور وجود دخت گرامی پیامبر، یعنی حضرت فاطمه (ع) باشد و این معنی بیشتر با کلمه «کوثر» قابل تطبیق است. عرب جاهلیت که برای زن ارزش قایل نبود، نمی‌توانست باور کند نام و نسل پیامبر از طریق دخترش ادامه پیدا خواهد کرد. حضرت فاطمه زهرا (ع) سرسلسله سادات است. سیادت از دختر پیامبر منتقل شده است، منظورم تنها این نیست که خدا به پیامبر دختر داده، چون پیامبر دخترهای دیگر هم داشته است؛ منظور این است که در نسل گرامی حضرت فاطمه (ع) در واقع تعلیمات پیامبر خالص‌تر تحقق یافته است.

این نکته را نیز نباید از یاد برد که در زمان ما، شخصیت فرد را عوامل متعددی می‌سازند. هر شخصی در مدت زندگانی، با کسان بسیاری برخورد می‌کند. مثلاً معلمانش در مدرسه، اساتیدش در دانشگاه، یا کسانی که با او هم‌کلاس بودند، کتاب‌هایی که خوانده، فیلم‌هایی که دیده، اینها هر کدام در شکل گرفتن شخصیت او نقش می‌گذارد. در دوران ما نقش خانواده نسبت به گذشته کم‌رنگ شده، ولی در دوران پیشین، مهم‌ترین نقش را خانواده ایفا می‌کرده. امروزه عوامل متعددی بر شخصیت فرد تأثیر دارد. رسانه‌هایی مثل تلویزیون روی شخصیت آدم‌ها تأثیر زیادی دارد، یا تأثیری که مطالعه کتاب می‌گذارد، یا روزنامه‌ها و رسانه‌های عمومی. من در ایران خانواده‌ای می‌شناختم دارای چندین پسر و دختر که هر کدامشان پیرو مسلکی متفاوت بودند؛ یکیشان توده‌ای بود، یکی مجاهد، یکی عضو نهضت آزادی، یکی حزب‌اللهی، دیگری پیمانی. هفت هشت فرزند خانواده هر کدام در یک خط سیاسی بودند. مذهبی، قشری، ضد مذهب، و همه هم عضو یک خانواده. امروز دیگر اینها خیلی طبیعی است. شما حتماً دیده‌اید در خیلی از خانواده‌ها این تفاوت

وجود دارد. ولی در دوران گذشته، خانواده وحدت داشت و فرد در آن مستحیل بود. خانواده همه چیز فرد بود. این اتفاقی نیست که پس از پیامبر، قدرت سیاسی به زودی به بنی مروان و بنی امیه رسید که قبلاً از دشمنان سرسخت پیامبر بودند. همه می دانند که در آغاز اسلام، ابوسفیان بزرگترین دشمن پیامبر و رهبر مخالفان او بوده است. پسر او، معاویه، هم بزرگترین دشمن حضرت علی بود. پسر معاویه، یزید، هم دشمن و قاتل امام حسین شد. اینها هر چه جلوتر می‌آییم، می‌بینیم خصومت و دشمنیشان با پیامبر و دین او بیشتر شده است. اما خاندان پیامبر از طرف بنی‌هاشم، بر عکس آن طرف، هر چه جلوتر می‌آییم، می‌بینیم که هر کدام پرچمدار و راهنما و پیشوایان دین خدا به‌شمار می‌آیند. یعنی خانواده افراد را می‌ساخته است. در آن روزگار، هیچ وسیله‌ای برای تعلیم وجود نداشت. نه مدرسه بود، نه رادیو تلویزیون، نه کتاب، نه مجله، نه مراکز اجتماعی، نه کلوب ورزشی و هنری، هیچ چیز. بنابراین خانواده نقش بسیار اساسی داشت. پس طبیعی است که می‌بینیم اهل‌بیت و خاندان رسالت، که پس از پیامبر در رأس آنها حضرت فاطمه و حضرت علی بوده است، پیام قرآن را نسل به نسل بهتر حفظ و به آیندگان منتقل کردند. من نمی‌خواهم روی مسائل به‌اصطلاح ژنتیکی تأکید کنم، بلکه می‌خواهم بگویم که پیامبر علاوه بر تبلیغ و دعوت عام، از طریق تربیت اهل بیت خود نیز سعی در حفظ و تداوم تعالیم اسلام و قرآن کرد. در زمان معاویه، می‌بینیم که علی است که پاسدار و حامل ارزش‌های قرآنی و سنت پیامبر است. اوست که در برابر انحرافات معاویه می‌ایستد. و پس از او امام حسن است که حافظ دین است و به دسیسه دشمنان دین جدش کشته می‌شود. پس از او، امام حسین است که قیام می‌کند. پس از امام حسین، حضرت زین‌العابدین است که تعالیم و فرهنگ قرآنی را در قالب دعا‌هایی توحیدی حفظ می‌کند. و این پاسداری و دفاع از دین همچنان ادامه پیدا می‌کند، تا دوران امام باقر و امام صادق با نهضت علمی گسترده‌ای که پدید آوردند، در برابر موج غرب‌گرایی و التقاط فکری ناشی از ترجمه کتب فلسفه یونانی که وارد جهان اسلام شده بود ایستادند و با قدرت تمام از دژ اسلام و قرآن محافظت کردند.

بنابراین، بدون اینکه بخواهیم تعصب ورزی نشان دهیم، واقعیت این است که عمدتاً بر دوش خاندان رسالت بود که قرآن و سنت پیامبر حفظ شد. شما کافی است توجه کنید که در دوران هشتاد و اندی سال حکومت بنی‌امیه، یعنی بعد از شهادت حضرت علی و امام حسین، که قدرت کلاً در دست معاویه افتاد و بنی‌مروان و بعد از آنها بنی‌امیه به قدرت رسیدند، در این مدت، اینها که مدعی جانشینی پیامبر بودند هیچ کدام شان ابداً دغدغه‌ی دین نداشتند، دغدغه‌ی اسلام و قرآن نداشتند. این حاکمان جامعه اسلامی همان کسانی بودند که تا دیروز بزرگترین و خونخوارترین دشمنان اسلام و پیامبر به‌شمار می‌رفتند؛ ولی بعداً به رنگ اسلام و زیر چتر آن درآمدند و ماسک اسلامی به چهره زدند. بعد از آنها هم که جامعه عوض شد و حکومت به دست بنی‌عباس افتاد و چندین قرن آنها بر مسند قدرت تکیه داشتند که با آن همه جنایت‌شان و ظلمشان و فسادشان روی بنی‌امیه را سفید کردند. هیچ



کدام از اینان دنبال دین نبودند. پس، به‌خوبی روشن است که چه کسانی پس از پیامبر دین او را حفظ کردند. یعنی به حکم ضرورت باید این نتیجه را گرفت که خانواده و اهل بیت پیامبر بهترین حامل ارزش‌های دینی شدند و توانستند آنها را به نسل‌های بعد منتقل کنند. پس، اینکه می‌گوید: **إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْكُوثَرَ**، یعنی این چشمه حکمت و علم، چشمه حقایق قرآن، در ظرف وجود پرفیض و برکت خاندان نبوت و به همت چنان انسانهایی حفظ شد و ادامه پیدا کرد. در دعای حضرت زکریا، در سوره «مریم»، آمده است که عرض می‌کند خدایا من پیر شده‌ام و همسر من نازاست و من نگرانم که بعد از من آیین پرستش تو را چه کسی برپا خواهد داشت: **وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا**. چون برادرزاده‌های زکریا چشم طمع دوخته بودند که بعد از درگذشت او، که رئیس معبد و بزرگترین شخصیت روحانی زمان خود بوده است، آنجا را تصرف و قدرت را قبضه کنند. می‌گوید: خدایا از جانب خودت به من ولی عطا بفرما. یعنی فرزندی هبه کن که پس از من میراث‌بر معنوی من باشد. زکریا از خدا فرزند به عنوان فرزند نمی‌خواسته؛ او فرزند می‌خواسته برای آنکه: **يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ**، میراثی را که از ابراهیم، از اسحاق، از یعقوب و از یوسف رسیده پاسداری کند، این امانت را به او بسپارد و او راه آن هادیان وادی توحید را بسپرد. پس، نشان می‌دهد که مسئله‌ی او تنها داشتن فرزند نبوده است. مقصودش میراث معنویت پیامبران پیش از خود بوده است که مبادا روی زمین بماند و پس از او کسی نباشد که سنت او را ادامه دهد. **يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا**<sup>۶</sup> پروردگارا، او را کسی قرار بده که از او راضی باشی. پس، مسئله‌ی اصلی و نگرانی اصلی رهبران دینی بقای راه دین و معرفت است و کسانی که باید بار امانت را به‌دوش بکشند و به دست دیگران برسانند.

در هر حال، همان‌طور که عرض کردم، نقش اصلی خانواده پیامبر - البته نه اینکه دیگران نقشی نداشتند - پیام‌رسانی و پاسداری از پیام‌های قرآنی و تبیین حقایق و احکام دین بوده است. شما نهج البلاغه را بخوانید و سخنان حضرت امیر را راجع به قرآن و نقش آن و اینکه این کتاب چه گوهری در دست ما است مقایسه کنید با سخنان دیگران در آن دوران از اهل علم در میان بنی‌امیه و بنی‌عباس و خود دآوری کنید که چه تفاوتی است میان آنها.

خوب، بار دیگر سوره را با دقت بیشتر می‌خوانیم: **إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْكُوثَرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ**. مخاطب این سخنان پیامبر است، ولی پیروان آن رسول گرامی هم وظیفه دارند خودشان را به کوثر وصل کنند. کوثری که بی‌نهایت است، ما هم باید بتوانیم در حد خود، با بهره‌گیری از حقایق قرآنی، وجودمان را به چشمه‌ای جوشنده و فیاض آن وصل کنیم. از چه طریق؟ از طریق **فَصَلِّ لِرَبِّكَ**، یعنی روی کردن به خدا و از خودگذشتگی و ایثار و قربانی کردن از منافع خود برای مردم. حق از جانب خداست و مانند چشمه کوثر ادامه خواهد داشت. و این را نیز باور کنیم که اهل باطل، از هر مکتب و

۱۰ \_\_\_\_\_ در سایه قرآن

مسلك و مرام، سرانجام به بن بست می‌رسند و تلاش شان بی‌ثمر و مقطوع و بریده خواهد بود، چون جهان بر اساس حق و حقیقت بنا شده است. صدق الله العلیّ العظیم